

فصل هجدهم

سلطنت دوم امیر دوست محمد خان

مراجعت امیر بکابل با شور و شغف استقبال شد زیرا ملت بعد از آنقدر انقلابات و تجارب تلخ تسلط اجنبی ، انتظار پادشاهی را داشت که از خود شان باشد و مملکت را آرام سازد اما این دفعه نیز امیر بیش از ربع افغانستان را در تحت اختیار خود انداخت زیرا تنها کابل و غزنی و جلال آباد در تصرف او بوده ، فندهار در دست کاندل خان و برادران اعیانی اش بصورت مستقل اداره میشد و هرات در تحت زمامداری پسر محمد خان السکوزائی از سلطنت مرکزی مجزا و ولایات ماورای هندوکش هم در تحت رسوخ میرها و والی های محلی قرار داشت .

بشایران باز مهمترین مسئله که در برابر امیر در سلطنت دومش عرض اندام میکرد ، همانا وحدت بخشیدن افغانستان بود و این در حقیقت تعقیب و تکمیل پلان تا تمام سلطنت اول او بشمار میرفت . ولی این بار تجارب گذشته با لیاقت مشاهده فوه و قدرت انگلیس که در هند علاقه کرده بود او را محافظه کار تر از سابق ساخته و همین مسئله سبب شد که پلان اصلاحات داخلی را بر استقلال سیاسی مقدم تر سازد و در روابط خارجی خود از نهایت احتیاط کار گرفته ، و به معاهدات خود با انگلیس بکمال دقت و بیابندی رفتار نماید و حتی در سیاست داخلی نیز از کمال مسامحه کار گرفته با هیچیکى علناً نه بیچد و پلان اتحاد ملی و وحدت بخشیدن افغانستان را که آرزوی بزرگ او بود ، با بسیار محافظه کاری و تانی در دست اجرا بگیرد چنانچه روی همین اساس بود که الحاق فندهار ۱۵ سال و الحاق هرات ۲۰ سال وقت گرفت و در قسمت ولایات شمالی که بدست میرهای محلی اداره میشد نیز با نهایت خاموشی اقدامات کرده بطور غیر محسوس آنها را به حکومت مرکزی مربوط و تابع ساخت ولی الحاق قطعی و مستقیم این ولایات با استثنای بلخ تقریباً تا اخیر سلطنت او صورت واقعی بخود نگرفته بود .

بهر حال وقتی که امیر دوست محمد خان زمام امور کابل و نواح آن را برای بار دوم بسکف گرفت ، مملکت بیش از دوره قبل از استیلای انگلیس ایتر و فقیر بوده امور مملکت داری در اثر سوء اجراءات عمال انگلیس و سپس در نتیجه انقلابات خانمان سوز بکلی درهم و برهم بوده و مملکت و ملت از همه بیشتر احتیاج به امنیت داشت تاخرایی های وارده را ترمیم نمایند و امیر نیز تمام هم خود را متوجه همین قسمت ساخته موفق شد که امنیت را در متصرفات خویش تامین کند ، از حیث اینکه اکثر مأمورین سابقه از بین رفته و یا در خدمت اجنبی داخل و اعتماد عموم را از خود سبب کرده بودند ، امیر مجبور شد تا تمام امور ولایات را به پسران خویش بسپارد - ولی از حیث اینکه میخواست در سیاست داخلی و خارجی ، از صلح و آشتی کار بگیرد و یک دوره گذشت و مسامحه را روی کار آورد ، آن رجالی را که مزاج تند و خلق رزمی داشتند و یا بآدول اجنبی در آویخته و طرف خوف و عدم اعتماد ایشان واقع بودند از صحنه خارج ساخت و درین راه حتی از عقب انداختن سردار روز بر ا کبر خلیف فرزند نامدار خویش و سردار سلطان احمد خان

برادرزاده و داماد شجاع خود نیز در بیخ نوزد بود. چنانچه اول الذکر را که همه انتظار داشتند عهد وزارت بدر را اشغال خواهد کرد. پیش از حکومت جلال آباد موقعیتی را بدست آورده نتوانست و در عین حال امیر اورا جهت تأمین موقتی نقاط و اقوامی که سرکشی و امنیت را اخلال می نمودند در نظر گرفته بود و اخیراً الذکر را نیز جز به مصاحبتی حضور خود بدینکار و خطبه تعیین نکرد. همین قسم امین الله خان لوگری، محمد شاه خان بابنکر خیل، نواب محمد زمانخان و پسرش شجاع الدوله خان و محمد عثمان خان و نواب جبار خان همه در تشکیلات جدید مقامی نیافتند و اشخاص قومی در تحت نظر حکومت قرار گرفتند. بالمقابل پسران امیر به شرح ذیل به حکومت ولایات نامزد شدند: وزیر اکبر خان به حکومت لغمان و جلال آباد، سردار شیرهلی خان به حکومت کرم، سردار محمد افضل خان به حکومت زرمت، سردار محمد اعظم خان به حکومت لوگر، سردار غلام حیدر خان به حکومت غزنی، سردار محمد امین خان به حکومت کوهستان، سردار محمد شریف خان به حکومت بامیان، سردار محمد اکرم خان به حکومت هزارهجات (که هنوز این منطقه پوره تأمین نشده بود)، و نیز امیر بنام پنج پسر بزرگ که خود پنج کسندک عسکر منظم از روی تشکیلات عسکری دنیا تشکیل داد که درین وقت تمام اردوی امیر را همین پنج کسندک تشکیل میدادند و معاش شان از مالیات حکومتی که شهزادگان، موصوف، وزیر اکبر خان، سردار شیرهلیخان، سردار محمد امین خان، سردار محمد شریف خان، و سردار غلام حیدر خان در آن حکومت داشتند تأدییه میگردید.

از جمله این شهزادگان تنها وزیر اکبر خان بنام حکومت جلال آباد و لغمان نامزد بود و عملاً طوری که در بالا گفته شد - امیر حضور اورا در دربار خود لازم دانسته و در محل حکومتش اعزام نمیگرد. زیرا بار اول که در بدو ورود امیر به لغمان رفته بود، فکری تسخیر باجوز را نموده و این کار را در نظر امیر یک امر عادی و سهل جلوه داده بود و امیر هم شهزاده محمد افضل خان را باینکه دسته عسکر به کمک او فرستاده بود اما همیشه که از یکطرف مشکلات این عملیات را منتهی و از طرف دیگر تماس آن را با انگلیس ها درک کرد فوری از آن منصرف و وزیر اکبر خان را بکابل خواست و از آن پس اورا علی الاکثر در کابل نگه میداشت زیرا میدانست که وزیر اکبر خان عبور از تعقیب نقشه استرداد اراضی از دست رفته افغانستان باز نمی ایستند و تأمین حدود سیاسی مملکت را نسبت به اصلاحات داخلی مقدم میدانند.

اما امیر در قسمت های که با معالک خارج ارتباط تصادمی را روی کار نمی آورد و امرای داخلی را نیز ضعیف میدید این قدر معافانه کار نبوده و مشوره های وزیر اکبر خان را درین قسمت پذیرفته اورا مأمور انجام آن میساخت چنانچه در سال ۱۸۴۳ ع (۱۲۵۹ ق) وزیر اکبر خان بمعیت سردار محمد اکرم خان به قسمت های مرکزی اعزام شده، از بامیان تا حوالی مزار شریف از یک طرف و تمام هزارهجات را از طرف دیگر تا حدود ولایت قندهار و هرات تأمین نمود (۱) و ساحه حکومت سردار محمد اکرم خان برادر خویش را توسعه بخشید.

(۱) بعضی از مؤلفین تأمین قطغن و بلخ را نیز بدست وزیر محمد اکبر خان در همین وقت قید میکنند اما نایب نیست و شاید غرض از حدود این ولایات باشد (الاسیس، خروج بار کزائی و غیره).

دو هراجمت خبر یافت که سردار سلطان احمد خان که از امیر زنجه و نژاد کهنسل خان رفته بود با پنج هزار نفر جانب کابل حرکت کرده است تا حقوق خویش را در سلطنت امیر قهر آسازد. یافت دارد. وزیر اکبر خان که ازین خبر شنید داو طلبانه با نظر طرف حرکت کرد و در مقربه عسکر فندهار که تحت قیادت رحمدل خان اعزام شده بود رسید و سردار سلطان احمد خان را که با او در قیامت ضمیمی و در پرتو داشت و در جنگ و صلح با هم یار بودند از قیام به مقابل هم بزدگش منصرف ساخت و به قناعت و اطاعت خود که با همه حقوق نهایت هیچک مطالبه اش را در سلطنت نکرده بود. او را قانع ساخت و سردار سلطان احمد خان حاضر شد که بکلی افغانستان را ترک گوید و به ایران برود. اما رحمدل خان به کابل آمده به توصیه وزیر محمد اکبر خان که نمیخواست بین ارکان خاندان شان تفاق پیدا شود از امیر عفو خواست و مرخص شد.

بعد از رفع این غایله امیر نفس راحت کشید و مدت دو سال دیگر در امنیت بسر برد. سیاست خارجی او عبارت از دوستی با انگلیس و صلح با دیگر همسایگان بود. از آن جمله با ایران روابط عادی داشته و صرف برای آینده در بار ایران سعی میکرد تا ایران را از یار محمد خان پادشاه هرات دور نگه داشته زمین را برای الحاق آینده هرات آماده سازد. با روس و بخارا روابط مستقیم نداشت. اما در هر حال از نفوذ تمام دولت اجنبی در دربار خود بر حذر بود و نمیخواست نماینده هیچک ازین دول را در افغانستان قبول کند چنانچه درین قسمت مساعی دولت برطانیه در نزد امیر چه در زمان توقف او در هند و چه بعد از آن بجائی نرسیده امیر از قبول نماینده خارجی به بهانه عدم قبول مسئولیت حفظ جان آن نظر به تجارب گذشته سر باز زد و حتی مثل گذشته نماینده غیر رسمی را هم نه پذیرفت و همین قسم در موضوع تجارت نیز آزادی خود را حفظ و از داخل شدن در هر قسم قرارداد و تمهیدی خود داری نمود و سیاست (دروازه بسته) را روی هم رفته در تمام موارد در مملکت تطبیق کرد (که تقریباً از طرف تمام اخلاف او با استثنای امیر شیرعلی خان تا آوان استقلال افغانستان دوام نمود).
 در سال ۱۲۶۲ هـ ق (۱۸۴۵ ع) در تجر و زندگونی بغاوتی رخ داد. ابتداءً نواب عبدالجبار خان برای رفع آن مامور شد ولی کاری از پیش برده نتوانست تا آنکه امیر شهزاده محمد اکبر خان را بان سمت تعیین نمود و او با از بین بردن سران سرکش چون صاحبزاده جانان و صاحبزاده فتح آن سمت را آرام ساخت و مالیات آن جارا جمع نمود. در اواخر همین سال مردمان اشیان و اما خیل خوگبانی نمود کردند. وزیر اکبر خان داتن بیچاره بسر کوی آنها شناخته و پس از فرو نشاندن این غائله به جلال آباد مراجعت کرد اما مرضش در اینجا شدت اختیار نموده به عمر (۲۹) سالگی دارفانی را وداع گفت و نظر به وصیتی که کرده بود تابوت او را به مزار شریف نقل دادند که در جوار روضه مبارک دفن گشت (۱۲۶۳ هـ ق مطابق ۱۸۴۵ ع) نظر به بدبینی که در اواخر بین امیر و وزیر پیدا شده بود و علت آن اختلاف نظر شان در سیاست خارجی بود. بعضی ها از همان وقت حرکت وزیر نامدار را در اثر زهر خورده کسی بصورت ریزه های الماس به تحریک اجنبی میدانند (والله علم بالصواب). (باقی دارد) س قاسم ریشتیا

ساخت و در احوال از غلبه افغانی سردار وزیر اکبر خان فرزند نامدار خورشید سردار سلطان احمد خان